

شنبه ۱۶/۸/۱۴۰۰

جلسه ۷۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که مرحوم آقای آخوند فرمود: «ان البالغ الذی وضع علیه القلم اذا التفت الی حکم شرعی فعلى واقعى أو ظاهرى اما ان يحصل له القطع أو لا». ایشان متعلق این قطع و ظن و شک را اعم از حکم ظاهرى و حکم واقعى قرار داد.

مرحوم آقای خوئی فرموده: همان طور که قطع به حکم واقعى، اماره به حکم واقعى، استصحاب حکم واقعى، برائت از حکم واقعى، اشتغال در حکم واقعى اثر دارد، در حکم ظاهرى نیز همین طور است. اگر ظاهر کتاب - ان جاء کم فاسق بنیا فتبينوا - بر حجیت خبر ثقة قائم شد، این جا

حجت می باشد و منجز واقع است. خب منجز است یعنی چه؟ ظهور می آید این خبر ثقه را ...
اماره قائم شده خبر ثقه یعنی چه؟ یعنی اگر یک خبر ثقه ای قائم شد بر واقعی، این منجز منجز
واقع است.

در ما نحن فیه بعضی ها اشکال کرده اند و گفته اند: «حکم ظاهری تنجیز و تعذیر ندارد. حکم
ظاهری که استحقاق عقاب ندارد. یعنی چه!؟»

آقای خوئی ره می فرماید: «نه، این منجز منجز واقع است. یعنی شارع خبر ثقه را حجت قرار می
دهد، حال آقای آخوند ره مسلک شما در حجیت، جعل منجزیت و معذرت است یعنی می آید
این ظاهر را منجز قرار می دهد. یعنی این خبر ثقه ولو مطابق واقع نباشد منجز است و اگر بر
خلاف رفت معذر است». این ها دلیل ندارد.

اینکه آقای صدر می فرماید: بر مسلک ما که می گوئیم «احکام ظاهریه نیز دارای ملاکات هستند،
این خوب است ولی بر مسلک دیگران که احکام ظاهریه را دارای ملاک نمی بینند این، معنی
ندارد»

عرض ما این است که اصلا حکم ظاهری منجز باشد، حکم ظاهری معذر باشد در ما نحن فیه
حرف بی ربطی ست و دلیل هم ندارد. یعنی شارع بیاید خبر ثقه را حجت قرار بدهد، این خوب
است، یعنی منجز واقع است، معذر از واقع است. اما اگر مفاد یک خبر ثقه ای استصحاب باشد
مثل صحیحه اولی زراره ره، شارع می آید این را حجت قرار می دهد یعنی چه؟ یعنی استصحاب
اگر مطالب واقع باشد تو چوب می خوری و اگر مخالف واقع باشد تو معذور هستی؟! اینها درست
نیست. اگر الآن مثلا یک کسی استصحاب کرد، لا تنقض الیقین بالشک را جاری کرد و گفت
صلاة جمعه واجب است. اگر استصحاب کرد و گفت صلاة جمعه واجب است و بعد معلوم شد
که اصلا شارع استصحاب را حجت قرار نداده ولی فی علم الله نماز جمعه واجب بوده آیا در این
حالت چوب می خوری یا نه؟ قطعاً عاصی هستی زیرا احتمال واقع را می دادید و معذر هم ندارید.
دقت کنید که متجری نیست بلکه عاصی است. نماز جمعه فی علم الله واجب بوده، منجز یعنی لا

تنقض الیقین بالشک خلاف واقع و وهم بوده. خب شما عاصی هستید زیرا عصیان و مخالفت واقع کردید و عذر هم ندارید. اگر شما وجوب صلاة جمعه را استصحاب کردید و استصحاب هم فی علم الله مطابق واقع بود ولی نماز جمعه فی علم الله حرام بود، در ما نحن فيه معاقب نیستید و عذر دارید البته نه اینکه استصحاب معذر شماست بلکه به خاطر اینکه واقع برای شما منکشف نبوده، واقع یعنی رفع ما لا یعلمون را نداشتید.

ممکن است کسی اشکال کند - کما اینکه در فرمایشات مرحوم شیخنا الاستاذ بود - که اینکه می گویند: «قطع معذر است» صحیح نیست و قطع معذر نیست زیرا معذر جهل به واقع است. وقتی من قطع دارم نماز جمعه - مثلاً - در دوران غیبت حرام است و فی علم الله واجب باشد، آن وجوب برای من منجز نیست چرا که من جاهل به آن وجوب هستم. خب شما می گویند: «این شخصی که استصحاب کرده، استصحابش معذر نیست. آن چیزی که معذر است رفع ما لا یعلمون می باشد».

خب ممکن است کسی اشکال کند که جناب استاد ره این چه حرفی است که می زنید! کسی که به رفع ما لا یعلمون ملتفت نیست، کسی که شک دارد و اصلاً حواسش نیست چون کسی که استصحاب می کند قائل به رفع ما لا یعلمون نیست. یعنی چه که جهل او عذر است. در باب تنجیز توهم حجت، حجت می باشد. اگر من خیال می کردم شارع قیاس را معتبر کرده و فی علم الله قیاس معتبر نیست، حتی این شخص هم که توهم کرده جهل مقصر است و تعلم نکرده و اصلاً ملتفت نیست اما در عین حال خداوند سبحان می فرماید که صلاة جمعه را نخواندی و معاقب هستی. عرضه بدارد «اگر چه من صلاة جمعه را نخواندم اما قیاس که معتبر نیست». می فرماید: «معتبر نباشد، تو باید حین مخالفت عذر داشته باشی در حالی که عذر نداری». عذر واقعی در حالی که انسان به آن ملتفت نیست عذر نیست. اینهایی که الآن از سر خود عمل می کنند و بعد می گویند: «دیدم که فتوای اعلم نیز این گونه بود». این فتوای اعلم که تو حین العمل آن را نمی دانستی که به درد نمی خورد. باید علم به حجیت داشته باشیم. در باب عذر علم به حجت، حجت

است آن هم در صورتی که قاصر باشی نه مقصر. اگر کسی قیاس کرد و فی علم الله حجت نبود و بر طبق این قیاس به خلاف واقع افتاد عذر ندارد.

دو کلمه است ۱- توهم حجت در باب تنجیز حجت می باشد. ۲- در باب عذر باید انسان علم به حجت داشته باشد و جهل به حجت عذر نیست مگر اینکه قصوری باشد که در این حالت قطع به حجت دارد. کسی که قطع به حجت دارد ولو این حجت، حجت موهم است مثل اینکه یک روایت یا آیه شریفه را اشتباه فهمیده باشد. قطع به حجت، حجت است ولو اینکه این قطع وهم باشد و جهل مرکب باشد، قصور داشته باشی، تقصیر داشته باشی هیچ فرقی نمی کند.

در باب عذریت قطع به حجت عذر است منتهی قطع ناشی از مقدمات صحیح و الا اگر به تقصیر منجر شود، آن هم عذر نیست.

یک بحث دیگر نیز هست و آن این می باشد که آیا علم به حجت کافیت یا استناد به حجت لازم است. الان یک کسی می گوید: «من از زید تقلید می کنم. از غیر زید تقلید نمی کنم چرا که زید یک مرجع به روز است. مرجع به شب که شب مطالعه کند و فکر کند و وقتش را در فقه اصول بگذراند به درد نمی خورد و باید در گوشه مدرسه فیضیه بماند. اتفاقاً زید هم مرجع به روز است و هم مرجع به شب. (خدا رحمت کند آقای تبریزی می فرمود: ریاست وقتی به سراغ آقای خوئی ره آمد که کارهایش را کرده بود و اگر کاری برایش پیش می آمد به تدریسش خللی وارد نشد. آقای بروجردی این طور نبود و اگر یک شب درسی مهمان برایش می آمد فردا طلبه می فهمیدند که آقا دیشب مطالعه داشته). خب اگر به این آقا بگویند که تو نماز جمعه خواندی؟ می گوید: بله. نماز جمعه هم واجب بود؟ بله واجب بود. خب اتفاقاً نماز جمعه حرام بود و مجزی نبود. می گوید: این شخصی که به من گفته اعلم بود. می گویند: درست است و این اعلم بود اما تو گفتی: (چه این آقا اعلم باشد چه نباشد من می خواهم از این آقا تقلید کنم) و این عذر نیست و این رسم عبودیت نیست و مستحق عقاب می باشد»

سوال:

تجری: تجری نیست زیرا فرض این است که مخالف واقع بوده. نه تقلید به این معنی که چون خداوند سبحان این را حجت قرار داده از او تقلید کردم و اگر حجت قرار نمی داند از او تقلید نمی کردم اما وقتی می خواهم از پسر خاله ام تقلید کنم چون مرجع به روز است. خب خداوند سبحان می فرماید که تو به حجت عمل نکردی، تو به میل خودت عمل کردی. حال میل یک وقت به نماز جمعه می کشد و یک وقت به این آقا می کشد و یک وقت به شرب خمر می کشد. حجت یعنی خدایا چون شما فرمودید عمل می کنم و اگر نمی فرمودید عمل نمی کردم. این بندگی است.

لذا تمام اینها معاقب هستند ولکن در عین حال ما نیز قبول داریم که اگر ظاهر آیه شریفه - ان جاءکم فاسق بنیا فتینوا - بر حجیت خبر ثقه دلالت می کند کسی نمی تواند بگوید که این به درد نمی خورد، منتهی اشکال آقای خوئی ره و دیگران این است که معنای حجیت این نیست که شارع بیاید اول ظهور را حجت قرار دهد، بعد ظهور بیاید خبر ثقه را حجت قرار دهد، خبر ثقه بیاید وجوب صلاة جمعه را حجت قرار دهد. در همه این موارد حجیت از همان اول بر روی حکم واقعی می رود لذا عقیده ی من این است که «ان المکلف اذا التفت الی حکم شرعی واقعی» و حکم ظاهری به درد نمی خورد. ان قلت: اگر به حکم ظاهری قطع پیدا کرد آن گاه چه؟ قلت: قطع به حکم ظاهری یا موجب قطع به حکم واقعی می شود، یا اماره بر حکم واقعی است، یا شک در حکم واقعی است که در این حالت در مجرای اصول عملیه می افتد. اینکه بخواهد حجت بر حجت قرار دهد را من نمی فهمم.

ممکن است شما بگویید که اطلاق دارد. می گوییم: کدام اطلاق. اگر ظواهر کتاب به سیره عقلاء است، عقلاء که اصلاً... چون یک جایی جناب آقای خوئی ره پیدا شود که قطع به حکم ظاهری اثر داشته باشد، ولی اگر به واقع بریم اثر نداشته باشد یا اثر عکس داشته باشد. بعد عقلاء این اثر را مترتب کند. من که هر چه فکر کردم بین این دو مبنی یک اثر عملی پیدا نکردم تا بگوییم در این جا چون قطع به حکم ظاهری پیدا شده این درست است. پس قطعاً باید به حکم واقعی برود.

سوال:

جواب: اصلا حجیت در آن معنی ندارد... این چه کاریست خود آن واقع منجز می شود، چون اگر واقع منجز هست خب منجز ست دیگر و اگر تنجیز برای واقع نکند خب این لغو است و اثر ندارد. اگر جعل تنجیز برای واقع کند که باز این لغو است.

اینها از بعد از آخوند ره گفته شده است، شیخ ره که ندارد ولو ما در دوره سابقه عرض کردیم که کلام شیخ ره مطلق است ولکن نه نظر شیخ ره به حکم واقعی است و فرمایشات مرحوم آقای خوئی ره نا تمام است.

کلامی که آقای صدر فرمود - بین مسلک ما و مسلک دیگران فرق است - را من نفهمیدم. اصلا آقای صدر شما در حکم ظاهری مسلک ندارید. یک کلمه ای شما اضافه نکردید. شما می فرمایید: «تزامم حفظی، تارة قوت احتمال را مقدم می دارد، اخری قوت محتمل را مقدم می دارد. یا یک نکته ای دارد». اینها همان حرف هایی است که از هزار سال پیش گفته اند منتهی یک کلمه ی «تزامم حفظی» را شما اضافه کردید و الا در واقع الامر شما مسلک ندارید. می فرمایید: «بر مسلک ما حکم ظاهری ملاک دارد» خب یعنی چه که ملاک دارد، همه اش شد ملاک تحفظ واقع یا مصلحت تسهیل. چرا شارع برائت را جعل کرده؟ به خاطر اینکه دینش سخت نباشد، مصلحت تسهیل. این همانی است که شما می فرمایید: «قوت محتمل است». در استصحاب گاهی مواقع استصحاب در وجوب است و گاهی مواقع استصحاب در اباحه است، می فرمایید: «اینجا کاشفیت و یک نکته است و آن یقین سابق است» خب این همان حرف دیگران است. دیگران هم فرموده اند که اصل محرز است. لذا اصلا شما در حکم ظاهری مسلک ندارید تا بعد خواهید بفرمایید بر مسلک ما اشکال وارد نیست ولی بر مسلک آقای خوئی ره اشکال وارد است. تمام اینها یکی ست. بله سیاقی، آقای خوئی ره اعتبار علم است، آخوند ره جعل منجزیت و معذرت است، شیخ انصاری ره جعل حکم مماثل است. سیاق و ظاهرش ... اما واقع، آن چه شما رفتید - فرق اماره با اصل عملی فرق جوهری ست و فقط در سیاق نیست - هیچ کدام از اینها قابل دفاع نیست.

فتلخص مما ذكرنا این حرف که ما متعلق حکم را تعمیم دهیم به حکم ظاهری، حرف نا تمامی است.

یک کلمه مانده، دیروز یک اشکالی به شیخ ره کردند و آقا ضیاء ره یک جوابی داده. آن کلمه این است که جناب شیخ ره شما می فرمایید: «یا قطع پیدا می کند، یا ظن پیدا می کند و یا شک پیدا می کند.» خب بعضی از ظنون ملحق به شک است و بعضی از شکوک ملحق به ظن است.

مرحوم آقاضیاء در دفاع فرموده: تداخل نیست. اشکال شما این است که محمول کلام شیخ ره، تارة قطع پیدا می کند، اخری ظن پیدا می کند، ثلاثة شک پیدا می کند، اگر قطع پیدا کرد شما می گوئید که به قطع عمل کند و آن حجت است. اگر ظن پیدا کرد می گوئید که حجت است، بعضی از ظنون ملحق به شک است و تداخل رخ می دهد. نه آقا، اگر قطع پیدا کنیم محمولش این است که قطع ضروری الحجّة است یعنی جعل حجیت برای قطع لازم است و عقلا محال است که جعل نشود. اگر ظن پیدا کنید، جعل حجیت برای ظن ممکن است ممکن الحجیة می باشد. اگر شک پیدا کنید شک ممتنع الحجیة است. خب در این حالت کجا تداخل می شود! هر ظنی پیدا کنید ممکن الحجیة است، هر شکی پیدا کنید ممتنع الحجیة است، هر قطعی پیدا کنید ضروری الحجیة است. خب ضروری الحجیة، ممتنع الحجیة، ممکن الحجیة تداخل ندارند.

خب برای شک یعنی چه ممتنع الحجیة است؟ شک یعنی تردید بین دو احتمال، تردید بین دو احتمال را نمی شود حجت قرار دارد. مجموع احتمالین را نمی شود حجت قرار دارد. تردید بین دو احتمال را نمی شود حجت قرار دارد.

این فرمایش مرحوم آقاضیاء اشکال دارد. اولاً جناب آقاضیاء ره باز هم این فرمایش شما نا تمام است زیرا ۱- اصلاً کجا مرحوم شیخ اعظم در رسائل از امتناع حجیت برای شک بحث کرده؟! یک کلمه در ظن در جواب ابن قبه ذکر کرده که امکان تعبد به ظن هست. قریب به نصف رسائل های قدیمی بحث ظن می باشد. حدود ۱۰۰ صفحه مربوط به انسداد است. کجا در شک بحث از امتناع است؟!

یک نکته ی دیگر هم این می باشد که یعنی چه محال است شک را حجت قرار دهد! اگر شارع بفرماید: «اگر شک داشتی جانب وجوب را مقدم کن. اگر بین حرمت و غیر حرمت شک داشتی جانب حرمت را مقدم کن». ممکن است شما بگویید که اینکه حجیت شک نیست. می گوئیم: پس حجیت چیست؟! می گوید: احتمال حرمت منجر است. یا همین که شما می گوئید که مگر نگفته اند که برائت حجت است خب یعنی عذر می باشد یعنی اگر احتمال وجوب دادی عمل نکن. این مگر معنای حجیت نیست!

یک کلمه هم مرحوم آقای نائینی دارد که شک طریقت ندارد. شک انکشاف ندارد. این حرف آقای نائینی ره هم غلط است زیرا اولاً حجیت به معنای انکشاف نیست. ثانیاً: چطور می توانیم که یقین های سابق مطابق واقع است، نوعاً شک های عوام الناس بین وجوب و حرمت معمولاً مصادفت جانب وجوبش بیشتر است و مثلاً از هزار شک، هفتصد مورد مطابق واجب بوده است. طریقت یعنی انکشاف از واقع، ظن هم که انکشاف از واقع ندارد زیرا چه بسا ممکن است خبر ثقه ظن آور نباشد. ان قلت: ظن نوعی یعنی نوع خبر های واحد مطابق واقع است. قلت: از آن طرف هم همین طور است و مثلاً نوع احتمالات وجوب مطابق واقع است.

سوال:

جواب: ظن هم دو طرف است،... لازم اش هست دیگر.... ترجیح یعنی چه؟ یعنی احتمال مصادفتش بیشتر است؟..... انکشاف شخصی یا نوعی؟ شخصی که نیست زیرا خیلی مواقع ظن نیست، نوعی هم نوعاً ظنون شک است. خبر های واحد کجا ظن آور است..... بین ظن و شک هیچ فرقی نمی کند. اگر انکشاف لدی الشخص را می گوئید که این به درد نمی خورد زیرا انکشاف لدی الشخص یعنی من ظن ندارم. اگر انکشاف واقع باشد خب «ان هم الا یظنون» «أنّ دین الله لا یصاب بالعقول» «لیس شیء أبعد من عقول الرجال». سر اینها این می باشد که تامل زیادی انجام نشده، بزرگان اهل تامل هستند اما یک چیزی مرحوم آقاضیاء نوشته و بعد از ایشان بعضی ها اشکال کرده اند و... هر علمی این طور است که ۹۹۹ هزارم آن تقلید است و یک هزارم

... اگر قرار باشد همه علما صاحب فکر باشند و حرف تازه بزنند، خب اجتهاد می شود پانصد هزار سال. نوعاً شب یک کتابی را می خوانند و صبح می آیند می گویند تازه آنهایی که سواد داشته باشند.

بعد مرحوم آخوند یک کلمه در کفایه دارد، ایشان می فرماید: «إن ابیت» یعنی اگر می خواهی تقسیم را ثلاثی کنی باید این طور بحث کنید که «اما ان يحصل له القطع أو تقوم عنده الامارة المعتبرة أو لا». خب «أو تقوم عنده الامارة المعتبرة» اگر بخواهد موضوع مباحث آینده را بگوید، لازم می آید نصف رسائل را قیچی کند. ما از حجیت خبر ثقه بحث می کنیم، از حجیت شهرت بحث می کنیم، از حجیت قول لغوی بحث می کنیم، خب اینها بحث از مبادی علم می شود و از علم خارج می شود لذا اگر کسی واقعا خوب بخواهد اصول را موضوع بندی کند بهتر از شیخ انصاری ره به دنیا نیامده، قطع یا ظن یا شک. بله ای کاش شک را این طور می نوشت که «المقصد الثالث فی الشک. منها یک وقت شک در مکلف به است. منها یک وقت شک در تکلیف است. منها یک وقت شک در مورد استصحاب است». بیشتر از این احتیاج نیست و فرمایش شیخ ره نا تمام است.

اما دیروز عرض کردیم که به عبارت اخری به این معنی نیست که چون آن اشکال دارد، من حرفم را عوض کردم. دیدم در دوره سابق یک نکته ی خوبی گفتم و آن این است که «و عبارة اخری» در واقع زرنگی استاد است. استاد اشتباه کرده خب حالا چه بگوید؟ بگوید من اشتباه کردم؟! بعضی ها می گویند که فلانی خیلی آدم خوبی ست و جایی اشتباه کرده باشد می گوید که من اشتباه کردم. به نظر من استادی که در جایی که اشتباه کرده بگوید من اشتباه کردم، اگر یک استاد در طول تاریخ پیدا کردید که دو طلبه حسابی تربیت کرده بود من به او پنج میلیون پول می دهم. اعتراف به اشتباه برای استاد نه تنها کار مطلوبی نیست بلکه کار مضموم است زیرا او می خواهد طلبه راه بی افتد، حکم شرعی که نیست. تازه در حکم شرعی هم نمی گوید من اشتباه کردم بلکه می گوید فتوای من عوض شده و بیشتر از این را خداوند سبحان از انسان نخواسته.

آیه شریفه می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» خیلی ها خیال می کنند که کار خوب انجام می دهند در حالی که کار بدی ست. خیلی ها دیگران تمجید می کنند بر یک خصلتی که خوب نیست یا بد است، دیگران را متهم می کنند. خدا رحمت کند آقای خوئی یک جا ندارد که من اشتباه کردم. پس شیخ ره با این به عبارت اخری می خواسته نگویید که این ایراد دارد تا کسی حرف زد بگوید شما دومی را نگاه کن.

به دومی هم اشکال کرده اند و گفته اند: دومی نیز نا تمام است زیرا اگر من یقین دارم یا نذر کردم این هفته وطی کنم یا در هفته آینده نذر کردم که ترک وطی کنم، طبق فرمایش شیخ ره شک در تکلیف می شود و مجرای براءت است و حال آن که باید احتیاط کند و این علم اجمالی دارد که یا این هفته باید وطی که کند یا هفته آینده وطی حرام است. اینها دیگر خیلی مهم نیست و بیشتر از این دیگر بحث را طول نمی دهیم مخصوصا که در این دوره نکات بیشتری گفتیم. خواهش از تمام کسانی که حضور دارند یا صوت را گوش می دهند این است که حتما قبل از کلاس صوت دوره قبل را گوش کنید. صوت را گوش دهید و به نوشته اکتفا نکنید زیرا معمولا نوشته ضیق است. باید شما یک مجموعه از بحث را در ذهن خود شکل دهید تا وقتی من اینجا یک اشاره می کنم زود متوجه شوید و اگر جایی برایتان ابهام دارد مرتفع شود یا اگر اشکال دارید بیشتر دقت کنید. بله از بعضی از مطالبی که در دوره گذشته بیان شده، این دوره رفع ید کردیم. قطعاً استحکام مطالب این دوره بیشتر است اما توضیح بعضی از مطالب در دوره قبل بیشتر بوده است. ان شاء الله غفلت نکنید.

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين لعنة الله على اعدائهم اجمعين